



مدرسارن شریف

مقدمه

«کلیات»

درسنامه: آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی



ماده ۱- آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعای مدنی و بازرگانی در دادگاه‌های عمومی، انقلاب، تجدید نظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به کار می‌رود. آیین دادرسی مدنی مجموعه تشریفات را مشخص می‌کند که از طریق آن‌ها دعای حقوقی (به معنای اعم) برای رسیدن به راه حل حقوقی (به معنای اعم) در مرجعی قضاوتی طرح می‌گردد.

تعریف آیین دادرسی مدنی به زبان ساده:

هرگاه حقی از کسی تضییع شود و یا مورد انکار واقع گردد، شخص خواهان در مقام احقاق حق تضییع شده یا انکار شده‌ی خویش و شخص مقابل وی که خوانده‌ی دعای مدنی نامیده می‌شود در مقام دفاع و مرجع صالح در مقام رسیدگی و صدور رأی ملزم به رعایت اصول و تشریفات هستند که آیین دادرسی مدنی نامیده می‌شود.

• **تعریف خواهان:** کسی که در مقام اقامه‌ی دعواست و مدعی است حقی از وی تضییع یا مورد انکار واقع شده است.

• **تعریف خوانده:** کسی که خواهان، دعوا را بر علیه وی اقامه می‌نماید.

مثال: علی مدعی است حسین به وی مدیون است و طلب وی را نپرداخته است. علی برای رسیدن به طلب خود باید به مرجع صالح مراجعه و اقامه‌ی دعوا نماید. در این دعوا علی خواهان و حسین خوانده نامیده می‌شوند.

در ماده‌ی ۱ قانون‌گذار به تعریف این قانون پرداخته است که البته به اشتباه یا از روی تسامح به تشریح علم آیین دادرسی پرداخته است نه قانون آیین دادرسی مدنی. منظور از مجموعه‌ی اصول و مقررات، محتواست.

Ⓢ علی الاصول محتوای آیین دادرسی مدنی در سه مبحث گنجانده می‌شود:

۱- **سازمان قضاوتی یا قضایی:** که منظور از آن «واحدهایی است که با همکاری دوایر و اشخاص وابسته به آنها، به دعوی، جرائم و امور داخلی در صلاحیت خود رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نمایند و شامل مراجع قضایی و اداری می‌گردند.» برای مثال تعداد قضاات در مراحل دادرسی مانند تجدید نظر یا رسیدگی در دیوان عالی کشور از قوانین مربوط به سازمان قضاوتی است و قواعد مزبور آمره بوده و توافق خلاف آنها مؤثر نیست.

۲- **مقررات آیین دادرسی مدنی به مفهوم اخص:** منظور از آن مواعد، نحوه ارائه‌ی دادخواست، جلسه‌ی رسیدگی و دیگر مقرراتی است که در آیین دادرسی مدنی وجود دارد، که این قواعد نیز آمره می‌باشند.

۳- **مقررات مربوط به صلاحیت:** در مورد صلاحیت ذاتی، نظر قطعی این است که از قواعد آمره محسوب می‌شود زیرا صنف، نوع و درجه‌ی دادگاه‌ها در آن مؤثر است و مربوط به نظم عمومی است. اما در مورد صلاحیت محلی، قانون سابق در ماده‌ی ۴۴ صراحتاً امکان تراضی اصحاب دعوا را در مراجعه به دادگاه بدوی هم عرض صالح پیش بینی نموده بود. اما در قانون جدید چنین نصی وجود ندارد، لیکن از ملاک بند نخست ماده‌ی ۳۷۱ قانون فعلی می‌توان اینگونه اظهار نظر نمود که در صورت طرح دعوا در دادگاه فاقد صلاحیت محلی و عدم ایراد خواننده‌ی دعوا، دادگاه غیر صالح می‌تواند به دعوا رسیدگی نماید. هر چند ماده‌ی ۳۲۵ قانون فعلی، دادگاه تجدید نظر را مکلف به نقض رأی دادگاه بدوی در صورت عدم صلاحیت ذاتی یا محلی نموده است.



در تعاریف دعوا نیز چند معنا ذکر گردیده است:

- ۱- توانایی قانونی مدعی حق تضییع یا انکار شده در مراجعه به مراجع صالح در جهت به قضاوت گذاردن، وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوطه است. برای طرف مقابل، دعوا، توانایی مقابله با این ادعا است: این معنا که در تعریف آمده است در مواد ۲، ۱۱، ۱۵، ۱۷ و... قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ بکار رفته است.
 - ۲- دیگر معنای دعوا، منازعه و اختلافی است که تحت رسیدگی است و در مواد ۱، ۴۴، ۵۲، ۵۷، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ بکار رفته است که این تعریف دعوا به معنی اخص آن است.
 - ۳- دعوا، ادعایی است که در خلال رسیدگی به دعوی اصلی به عنوان امری تبعی مطرح می‌شود.
- ماده ۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ رسیدگی به دعوی امور حسبی را نیز در زمره‌ی دعوی آورده است که باید بر طبق قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ رسیدگی گردد.
- در حالی که در قانون امور حسبی، اعلام شده است که رسیدگی به دعوی امور حسبی از قبیل تحریر ترکه، مهر و موم ترکه، تقسیم ترکه و ... براساس قانون امور حسبی است. با این وصف باید این‌گونه نتیجه گرفت که رسیدگی به دعوی امور حسبی، هر جا که در قانون امور حسبی صریحاً به قانون امور حسبی ارجاع شده است براساس این قانون و در مواردی که ترتیب خاصی برای رسیدگی پیش‌بینی نشده است براساس قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ باشد.
- دادگاه انقلاب، رسیدگی به امور کیفری را بر اساس صلاحیتی که قانون‌گذار برای این دادگاه شناخته است بر عهده دارد، در نتیجه رسیدگی براساس قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه انقلاب موضوعیت ندارد و قانون‌گذار به اشتباه دادگاه انقلاب را در ماده ۱ این قانون به کار برده است.

★ آراء، تابع قانون زمان صدور هستند.

- **تعریف قانون امری:** قانون امری قانونی است که اشخاص برخلاف آن، نمی‌توانند تراضی کنند و چنان چه تراضی کنند، آن تراضی باطل و بلااثر است.
 - **تعریف قانون تکمیلی:** قانون تکمیلی قانونی است که بر خلاف آن می‌توان تراضی کرد.
 - **صلاحیت محلی:** قلمرو جغرافیایی دادگاه است.
 - **صلاحیت ذاتی:** توسط قانون‌گذار تعیین می‌شود.
- صلاحیت نسبی یا محلی توسط رئیس قوه قضائیه و با توجه به تقسیمات استانی صورت می‌پذیرد.
- صلاحیت نسبی یا محلی اصولاً تکمیلی یا تخییری است. استثنائاً در صلاحیت محلی در دعوی راجع به اموال غیرمنقول، دادگاه صالح، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است، و اصحاب دعوا نمی‌توانند با تراضی این صلاحیت را تغییر دهند.

⊖ اثر قانون لاحق (جدید) بر محتوای آیین دادرسی مدنی:

مطابق ماده ۴ قانون مدنی اثر قانون نسبت به آینده است. (اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به ما قبل خود اثر ندارد مگر اینکه در خود قانون مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد) اما بحث این است که آیا این قاعده در حقوق تضمین‌کننده نیز چنین است؟ در حقوق تضمین‌کننده، قاعده با ماده ۴ قانون مدنی متفاوت است. به همین دلیل با توجه به محتوای آیین دادرسی مدنی باید اثر قانون لاحق بررسی شود.

به عنوان مثال: ۸۸/۱/۲۰ زمان تقدیم دادخواست نخستین ← وحدت قاضی ← قاعده وحدت قاضی حکمفرماست.

از تاریخ ۸۸/۲/۱۵ با ۵ قاضی رسیدگی می‌شود. در این جا اگر رأی صادر نشده باشد، عطف به ماسبق می‌شود.

قانون لاحق عطف به ماسبق می‌شود، مگر این که با حقوق مکتسبه‌ی اشخاص تعارض داشته باشد.

به عنوان مثال: قانون لاحق مهلت ۲۰ روزه تجدیدنظر را به ۱۰ روز کاهش دهد، چون قبلاً برای محکوم علیه حق ۲۰ روزه ایجاد شده است، قانون لاحق نمی‌تواند این حق را از بین ببرد.

⊖ خصوصیات آیین دادرسی مدنی:

۱- آمره بودن ۲- تشریفاتی بودن ۳- فوری بودن اثر آن

کلمه مثال ۱: مرجع رسیدگی به دعاوی تجاری، دادگاه‌های است و آیین رسیدگی به آن‌ها، علی‌القاعده، برابر قانون انجام می‌شود. (سراسری ۹۳)

(۱) تجاری - آیین دادرسی تجاری (۲) عمومی - آیین دادرسی تجاری (۳) تجاری - آیین دادرسی مدنی (۴) عمومی - آیین دادرسی مدنی

پاسخ: گزینه «۴» دادگاه عمومی حقوقی، صلاحیت رسیدگی نخستین (بدوی) به تمامی دعاوی و امور حقوقی (غیرکیفری) را دارد، مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری تعیین کرده باشد. بنابراین، صلاحیت دادگاه عمومی عام و اصل بر آن است و رسیدگی در آن، علی‌القاعده طبق قانون آیین دادرسی مدنی است. همچنین قابل ذکر است که در حال حاضر دادگاه تجاری و آیین دادرسی تجاری وجود ندارد.

ماده ۲- هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذینفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده‌ی قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.

این ماده بیان‌گر اصل ذینفع بودن مدعی یا خواهان است. ضمانت اجرای آن در بند ۱۰ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ بیان شده است. این نفع باید دارای ویژگی‌هایی باشد، از جمله باید مشروع و قانونی باشد و مستقیم و شخصی به وجود آمده و همچنان باقی باشد. هم‌چنین جهت رسیدگی در دادگاه‌ها شخص یا اشخاص ذینفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده‌ی قانونی آنها باید رسیدگی به دعوا را از دادگاه درخواست نموده باشند که به این معناست که دعوای خصوصی بدون طرح و اقامه دعوا از سوی مدعی که در این ماده از آن به عنوان «درخواست» یاد شده امکان پذیر نمی‌باشد.

تفاوت ذینفع بودن با ذیحق بودن در آن است که چنان‌چه خواهان ذینفع نباشد معمولاً قرار رد یا عدم استماع دعوا صادر می‌شود بدون آنکه دادگاه رسیدگی و وارد ماهیت دعوا شود (مواد ۲، ۸۴، ۱۰۵، ۱۴۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱) اما در مورد ذیحق نبودن یا بی‌حق بودن خواهان، حکم صادر می‌شود و رسیدگی ماهوی است. (مواد ۲، ۶۲، ۱۳۰، ۲۰۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱) با اینکه در امور حقوقی به معنای اخص آن، اصولاً خواهان به‌عنوان مدعی خصوصی ذینفع، مطرح می‌گردد و مدعی‌العموم چندان دخالتی در امور حقوقی ندارد، اما در برخی موارد بالاخص بعضی از مواد قانون امور حسبی، مدعی‌العموم (دادستان) به‌عنوان ذینفع حضور دارد و می‌تواند در دعوا دخالت کرده و رسیدگی قانونی را به استناد ماده ۲ همین قانون از دادگاه بخواهد.

نمایندگی: نمایندگی عنوانی است که بر مبنای آن، شخص اقدام به انجام عمل حقوقی به نام شخص دیگر به حساب او، به منظور تأمین اهداف و منافع او می‌نماید مانند اقدام وکیل برای موکل خویش.

انواع نمایندگی

۱- نمایندگی قانونی به معنای اخص: نمایندگی است که در قانون تعیین گردیده و اراده‌ی طرفین در آن بی‌تأثیر است. مانند: نمایندگی پدر و جد پدری از فرزند. (ولایت) پدر و جد پدری ولی قهری هستند. یا نمایندگی وزیر از وزارتخانه یا نمایندگی رؤسای سازمان‌ها از طرف سازمان مربوطه.

۲- نمایندگی قضایی: نمایندگی نماینده به موجب رأی دادگاه تعیین و اعلام می‌شود. مانند: نمایندگی قیم از صغیر یا مجنون که تحت قیمومت وی است. و همچنین امین جنین، امین غایب مفقودالاثار و امین عاجز.

۳- نمایندگی قراردادی: مانند نمایندگان حقوقی وزارتخانه‌ها و هم‌چنین وکلای دادگستری.

ذینفع بودن (شکلی) همیشه مقدم بر ذیحق بودن (ماهوی) است. مدعی باید در تاریخ اقامه دعوا، ذینفع باشد.

• تقدیم دادخواست از شرایط لازم برای شروع به رسیدگی دادگاه است و **نفع، سمت، اهلیت** از شرایط لازم برای اقامه‌ی دعواست، نه تقدیم دادخواست.

کج مثال ۲: نمایندگی جد پدری، وکیل و دادستان به ترتیب از صغیر، موکل و محجور، نمایندگی می‌باشد.

- | | |
|--|--|
| ۱) قضایی، قراردادی، قانونی به معنی اخص | ۲) قانونی به معنی اخص، قراردادی، قضایی |
| ۳) قانونی به معنی اخص، قانونی، قضایی | ۴) قضایی، قانونی، قراردادی |

پاسخ: گزینه «۲» زیرا نمایندگی جد پدری از صغیر در قانون تعیین گردیده و اراده‌ی طرفین بی‌تأثیر است و نمایندگی وکیل از موکل خویش برگرفته از توافق و قرارداد آنها می‌باشد، و همچنین نمایندگی دادستان از محجور نشأت گرفته از وظیفه‌ی قانونی دادستان و تعیین تکلیف قانون برای دادستان در برابر محجور جهت حمایت از وی است و نمایندگی قضایی را تشکیل می‌دهد.

ماده ۳- قضات دادگاه‌ها موظفاند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و با فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه‌ی سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الاً مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.

تبصره - چنان‌چه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه‌ی دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.

ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ مستنبط از اصل ۱۶۷ قانون اساسی است. طبق این اصل قضات دادگاه‌ها مکلف‌اند که موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کنند. اما در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نباشند یا متعارض باشند یا قانونی در موضوع مطروحه نباشد ابتدا باید به استناد منابع معتبر اسلامی و سپس فتاوی معتبر و بعد از آن اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم را صادر نماید.

نکته‌ی مهم دیگر این که مطابق این ماده، قاضی باید در هر صورت به دعاوی ارجاع شده رسیدگی کند و در هیچ حالتی نمی‌تواند از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد و الاً طبق قانون مستنکف از احقاق حق و متخلف شناخته خواهد شد. تنها استثناء در این مورد هنگامی است که قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، در این صورت پرونده به شعبه‌ی دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.

تبصره‌ی مزبور قابل تأمل است زیرا گویی قانون‌گذار، قانون خلاف شرع را نیز به رسمیت شمرده است در حالیکه مطابق قانون اساسی هیچ قانون خلاف شرعی وجود ندارد.



در خصوص تبصره‌ی ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ که مقرر می‌دارد: در صورتی که قاضی مجتهد باشد، و قانون را خلاف شرع بداند، پرونده به شعبه‌ی دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد. در این صورت قاضی مجتهد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند و بعد پرونده به شعبه‌ی دیگر برای رسیدگی ارجاع خواهد شد.

«یکی از آثار دادخواست آن است که دادگاه را مکلف به رسیدگی و فصل خصومت می‌کند و این اثر از زمان تقدیم و ثبت دادخواست آغاز می‌شود و در ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ بیان شده است.»

شعبه‌ی ششم دیوان عالی کشور در رأی شماره ۲۵۵-۱۳۲۹/۲/۵ آورده است: «اگر دادگاه دعوی مطروحه را حل و فصل نکند حکم صادره بر خلاف ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ بوده و نقض خواهد شد.»

ترتیبی که در ماده فوق در خصوص استناد به منابع آمده است باید رعایت گردد. یعنی چنانچه قانونی در موضوع مطروحه وجود داشته باشد نوبت به استناد به دیگر منابع همچون منابع فقهی معتبر نخواهد رسید. قاعده کلی و حاکم بر تمامی مراجع قضایی این است که پس از ارجاع پرونده نمی‌توان آن را از شعبه مرجوع الیه اخذ و به شعبه‌ی دیگر ارجاع کرد، مگر به تجویز قانون.

ماده‌ی ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی، ضمانت اجراء ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ است. قانون‌گذار در این ماده مقرر می‌دارد:

«هر یک از مقامات قضایی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود اینکه رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده، به هر عذر و بهانه اگرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را بر خلاف قانون به تأخیر اندازد یا بر خلاف صریح قانون رفتار کند، دفعه‌ی اول شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفسال دایم از شغل قضایی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه‌ی خسارت وارده نیز محکوم خواهد شد.»

★ منظور از فصل خصومت این است که؛ گاهی دادگاه حکم نمی‌دهد و طرفین با هم صلح می‌کنند، که به آن صلح‌نامه یا گزارش اصلاحی می‌گویند، که به منزله‌ی رأی دادگاه است و قطعی است یا ممکن است خواهان دادخواست خود را مسترد کند.

کلمه مثال ۳: اگر در ارتباط با دعوی مطروحه حکم قانونی موجود نباشد، قاضی رسیدگی‌کننده چه تکلیفی دارد؟ (وکالت ۸۴)

۱) از نظر قانونی تکلیفی ندارد و می‌تواند دعوی را رد کند.

۲) بایستی با استناد به منابع معتبر اسلامی و یا عرف، حکم قضیه را صادر نماید.

۳) بایستی با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی حکم قضیه را صادر نماید.

۴) بایستی با استناد به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر یا عرف مسلم حکم قضیه را صادر نماید.

پاسخ: گزینه «۳» به استناد ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، در صورتی که قانونی در قضیه‌ی مطروحه وجود نداشته باشد، قاضی باید با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نماید.

ماده ۳: «قضات دادگاهها موظفند موافق قوانین به دعوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند والا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.

تبصره - چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.»

کلمه مثال ۴: چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون حاکم بر دعوا را خلاف شرع بداند، کدام مورد صحیح است؟ (وکالت ۹۷)

۱) می‌تواند از رسیدگی امتناع کند و نوع دعوا اثری ندارد.

۲) فقط در دعوی غیرمالی می‌تواند از رسیدگی امتناع کند.

۳) باید از رسیدگی امتناع کند، مگر دعوی مطروحه راجع به اصل نکاح و یا طلاق باشد.

۴) باید از رسیدگی امتناع کند، حتی اگر دعوی مطروحه راجع به اصل نکاح و یا طلاق باشد.

پاسخ: گزینه «۴» طبق تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، چنانچه قاضی رسیدگی‌کننده به یک دعوا مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد. فلذا استثنایی در قانون برای این حکم وجود ندارد و دعوی راجع به اصل نکاح یا طلاق را نیز شامل می‌شود.

ماده‌ی ۴ - دادگاهها مکلفاند در مورد هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.

این ماده بیان‌گر اصل نسبی بودن احکام دادگاههاست.

مستنبط از این ماده لازمه‌ی تعیین تکلیف به طور خاص، استناد تصمیم دادگاه به قانون یا شرع است.

اصل ۱۶۶ قانون اساسی نیز مقرر می‌دارد: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.»

اشکالی که در این ماده وجود دارد این است که ماده‌ی مزبور فقط در مورد حکم است نه دیگر تصمیمات دادگاه.

تصمیمات دادگاه دو دسته‌اند:

الف) تصمیمات قضایی: که به صورت حکم یا قرار از سوی قاضی صادر می‌شوند.

ب) تصمیمات اداری: تصمیم ساده‌ی دادگاه در امور اداری و دستورات اداری است که ویژگی قضایی ندارند. مثل دستور تأخیر جلسه دادرسی (استمهال)

کج مثال ۵: کدام یک از تصمیمات دادگاه، تصمیم قضایی نیست:

- ۱) قرار دستور موقت
۲) قرار امتناع از رسیدگی
۳) دستور تأخیر جلسه‌ی دادرسی
۴) همه موارد تصمیم قضایی‌اند.

پاسخ: گزینه «۳» با توجه به تعریف تصمیمات قضایی و اداری دادگاه‌ها که در بالا ذکر گردیده درخواست استمهال و قبول آن از طرف دادگاه تصمیم اداری است که قاضی با تشخیص خود قبول می‌کند.

ماده ۵- آرای دادگاه‌ها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا در مواردی که به موجب سایر قوانین قابل نقض یا تجدید نظر باشند.

به استناد همین ماده اصل بر قطعیت آراء و یک مرحله‌ای بودن رسیدگی است، هرچند آرای قابل تجدید نظر به قدری زیاد است که اصطلاحاً تخصیص اکثر لازم می‌آید که امر عاقلانه‌ای نیست. منظور آن است که در حال حاضر و با توجه به قانون فعلی آرای غیرقطعی، بسیار بیشتر از آرای قطعی است. استثنائات قطعی بودن آراء در ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ در بحث آرای قابل تجدیدنظر آمده است و عدم قطعیت آراء به موجب ماده ۳۴۷ (قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱) مانع اجرای حکم است. (اثر تعلیقی)

کج مثال ۶: کدام مورد در مورد رسیدگی طبق اصل قطعیت آراء صحیح می‌باشد؟

- ۱) آرای دادگاه‌ها قطعی هستند.
۲) اصولاً آرای دادگاه‌ها قطعی هستند.
۳) آرای دادگاه‌ها قطعی نیستند.
۴) اصولاً آرای دادگاه‌ها قطعی نیستند.

پاسخ: گزینه «۲» ماده ۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱: که مقرر می‌دارد آرای دادگاه‌ها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم که منظور همان آرای قابل تجدیدنظر است.

ماده ۶- عقود و قراردادهایی که مخل نظم عمومی یا بر خلاف اخلاق حسنه که مغایر با موازین شرع باشد، در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست.

اصل موجود در این ماده اصل مطابقت عقود با نظم عمومی و اخلاق حسنه می‌باشد. این اصل علاوه بر ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ در ماده ۹۷۵ قانون مدنی نیز آمده است. اخلاق حسنه عبارت است از: «موازین اخلاقی که از نظر متعارف مردم یک قوم یا سکنه‌ی یک کشور نقض آنها ناپسند شمرده شود، مثلاً اگر در نکاح شرط کنند که مادر شوهر نباید به خانه‌ی زوجین رفت و آمد کند، این شرط خلاف اخلاق حسنه در کشور ماست.» نظم عمومی عبارت است از: «مجموعه‌ی تأسیسات حقوقی و قوانین وابسته به حسن جریان لازم امور مربوط به اداره‌ی کشور و یا راجع به صیانت امنیت و اخلاق در روابط مردم است که اراده‌ی افراد جامعه در خلاف جهت آن‌ها بلا اثر است.» مواد مربوط به ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ عبارتند از: مواد ۱، ۶۶، ۲۱۷، ۲۳۲، ۵۷۰، ۶۵۴، ۸۴۰، ۹۷۵ قانون مدنی.

ماده‌ی فوق شرط برخلاف اخلاق حسنه بودن عقد یا قراردادی را، مغایرت آن با شرع دانسته است. به دیگر عبارت، چنانچه عقد یا قراردادی براساس عرف متداول بین مردم مذموم و ناپسند بوده ولی در شرع اسلام مخالفتی با آن نشده باشد، برخلاف اخلاق حسنه نخواهد بود. البته ممکن است بسیاری از مواردی که بین مردم و در عرف متداول ناپسند تلقی می‌گردد جزء قراردادهای مخل نظم عمومی به شمار آورد اما مسلماً موارد بسیاری وجود دارد که با وصف غیر اخلاقی بودن در اجتماع نه جزء موارد اخلال در نظم عمومی بوده و نه با اخلاق حسنه موافق شرع تناقضی دارد. برای حل این موضوع، به نظر نگارنده از آن جا که اخلاق چیزی فراتر از شرع و مذهب از حیث رسوخ در رفتار و اعمال افراد اجتماع است، وصف «مغایر با موازین شرع» در ماده ۳ زاید است. از عقود و قراردادهای موضوع ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ می‌توان به دعاوی ناشی از قمار و ربا و عقودی که در جهت تهیه لوازم و اسباب قمار و ساخت مشروبات الکلی و مواد مخدر می‌باشد اشاره نمود.

ماده ۷- به ماهیت هیچ دعوایی نمی‌توان در مرحله‌ی بالاتر رسیدگی نمود تازمانی که در مرحله‌ی نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد، مگر به موجب قانون.

اصل موجود در این ماده اصل رعایت ترتیب در رسیدگی نامیده می‌شود. منظور از حکم در این ماده، همان رأی است. منظور از دادگاه بالاتر در این ماده، دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور است و علت آن است که صلاحیت دادگاه بالاتر نسبت به دادگاه تالی، صلاحیت ذاتی است و دادگاه بالاتر ذاتاً صلاحیت رسیدگی به دعوا را ندارد و این یک قاعده آمره است که تراضی خلاف آن ممکن نیست.



بنابراین نمی‌توان بدون آنکه رأی در مورد دعوی در مرحله‌ی بدوی صادر شده باشد به دادگاه تجدیدنظر مراجعه نمود. استثنائاتی که به این ماده وارد شده است عبارتند از:

۱- ورود ثالث ۲- جلب ثالث مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ ۳- مطالبه خسارت ۴- اعاده دادرسی ۵- اعتراض ثالث.

★ آرای صادره از دادگاه‌ها به دو صورت صادر می‌شوند؛ حکم و یا قرار و ارزش حکم قضایی صادره از دادگاه صالح هم ردیف سند رسمی است.

کج مثال ۷: شخصی دعوی مطالبه طلب خود را ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر اقامه می‌کند، دادگاه تجدیدنظر
 (۱) صلاحیت رسیدگی ندارد. (۲) اصولاً صلاحیت رسیدگی دارد.

(۳) تا زمانی که در دادگاه بدوی رأی صادر نشده باشد، صلاحیت رسیدگی ندارد. (۴) صلاحیت رسیدگی دارد.

پاسخ: گزینه «۳» مطابق نص ماده‌ی ۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ است چرا که دادگاه تجدیدنظر ذاتاً صلاحیت رسیدگی ندارد.

ماده‌ی ۸ - هیچ مقام رسمی یا سازمانی یا اداره‌ی دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر دادگاهی که حکم صادر نموده و یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد.

این ماده متضمن قاعده فراغ دادرسی می‌باشد. ماده‌ی ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی، ضمانت اجرای کیفری عدم اجرای ماده‌ی ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ می‌باشد که مقرر می‌دارد:
 چنانچه هر یک از صاحب منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداری‌ها در هر رتبه و مقامی که باشد از مقام خود سوء استفاده نموده و از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی و یا اجرای احکام یا اوامر مقامات قضایی یا هرگونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشد جلوگیری نماید به انفسال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.

ماده‌ی ۹ - رسیدگی به دعاوی که قبل از تاریخ اجرای این قانون اقامه شده به ترتیب مقرر در این قانون ادامه می‌یابد. آرای صادره از حیث قابلیت اعتراض و تجدید نظر و فرجام، تابع قوانین مجری در زمان صدور آنان می‌باشد مگر این که آن قوانین، خلاف شرع شناخته شود. نسبت به کلیه‌ی قرارهای عدم صلاحیتی که قبل از تاریخ اجرای این قانون از دادگاه‌ها صادر شده و در زمان اجرای این قانون در جریان رسیدگی تجدید نظر یا فرجامی است به ترتیب مقرر در این قانون عمل می‌شود.

قسمت اول این ماده، بیان‌گر استثناء ماده‌ی ۴ قانون مدنی در مورد عطف به ما سبق نشدن قوانین است. قوانین آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ در موارد مربوط به مقررات سازمان قضاوتی عطف به ما سبق می‌گردند، یعنی چون اثر فوری دارند، دعاوی مطروحه را نیز در بر می‌گیرند.

مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی نیز عطف به ما سبق می‌گردند لیکن مقررات مربوط به صلاحیت نسبی (محلی) عطف به ما سبق نمی‌شوند، مگر اینکه در قانون پیش‌بینی شده باشند.

اما در مورد مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص آن، اصولاً عطف به ما سبق می‌شوند، و اثر فوری دارند مگر اینکه:
 ۱- با حقوق مکتسبه‌ی افراد در تعارض باشد.

۲- موضوع در دیوان عالی کشور مطرح باشد. علت آن است که دیوان عالی کشور به اختلاف و رفع منازعه رسیدگی نمی‌کند، بلکه تنها به مطابقت موضوع با مقررات حاکم در زمان صدور حکم رسیدگی می‌نماید.
 قانون ماهوی عطف به ما سبق نمی‌شود، اما قانون شکلی عطف به ما سبق می‌شود، مگر این که با حقوق مکتسبه‌ی افراد معارض باشد. چنانچه رأی دادگاه بدوی توسط دیوان عالی کشور، نقض شود، دادگاه بدوی بر اساس قانون جدید مکلف به رسیدگی است. به عنوان مثال ابلاغ اوراق مشمول مقرراتی است که در زمان انجام آن لازم‌الاجراء است.

هر پرونده که در دادگاه مطرح می‌شود (چه کیفری، چه حقوقی) دارای دو جنبه متفاوت است:

۱- جنبه ماهوی و موضوعی

۲- جنبه حکمی یا قانونی یا شکلی (ماده‌ی ۳۶۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
 به عنوان مثال خواهان دعوی به استرداد ده میلیون تومان علیه خوانده مطرح نموده است در این جا دو مورد مدنظر است:

۱- جنبه موضوعی ← آیا پول داده؟ اثبات ← بر عهده اصحاب دعوا. ۲- جنبه حکمی ← انطباق با قوانین، اثبات ← بر عهده دادگاه.

دادگاه بدوی و تجدیدنظر، رسیدگی موضوعی یا ماهوی می‌کنند. اما دیوان عالی کشور رسیدگی قانونی یا حکمی می‌کند. دیوان عالی کشور اختلاف را مورد قضاوت قرار نمی‌دهد، بلکه به مطابقت موضوع با مقررات حاکم در آن زمان رسیدگی می‌کند. بنابراین مقررات لاحق (جاری) در دیوان عالی مورد عنایت قرار نمی‌گیرد. اما چنانچه رأی نقض گردد دادگاه مرجوع الیه مکلف به اجرای مقررات جدید می‌باشد.

کلمه مثال ۸: چنانچه در جریان رسیدگی به دعوی که در دادگاه عمومی اقامه شده به موجب قانون بعدی، مرجع دیگری ذاتاً صالح شود دادگاه عمومی باید

(وکالت ۹۱)

(۱) در هر حال به رسیدگی ادامه دهد.

(۲) به رسیدگی ادامه دهد مگر در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

(۳) در هر حال قرار عدم صلاحیت صادر نماید.

(۴) قرار عدم صلاحیت صادر نماید مگر در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

پاسخ: گزینه «۴» ماده ۹ قانون آیین دادرسی مدنی: «رسیدگی به دعوی که قبل از تاریخ اجرای این قانون اقامه شده به ترتیب مقرر در این قانون ادامه می‌یابد. آرای صادره از حیث قابلیت اعتراض و تجدید نظر و فرجام، تابع قوانین مجری در زمان صدور آنان می‌باشد مگر اینکه آن قوانین، خلاف شرع شناخته شود. نسبت به کلیه قرارهای عدم صلاحیتی که قبل از تاریخ اجرای این قانون از دادگاه‌ها صادر شده و در زمان اجرای این قانون در جریان رسیدگی تجدید نظر یا فرجامی است به ترتیب مقرر در این قانون عمل می‌شود».

کلمه مثال ۹: چنانچه دعوی در دادگاه عمومی مطرح باشد و به موجب قانون دادگاه صلاحیت خود را از دست بدهد علی القاعده

(وکالت ۹۲)

(۱) در هر صورت باید قرار عدم صلاحیت صادر کند.

(۲) در صورتی باید قرار عدم صلاحیت صادر کند که خوانده ایراد نماید.

(۳) فقط چنانچه عدم صلاحیت ذاتی باشد باید قرار عدم صلاحیت صادر کند.

(۴) در مورد عدم صلاحیت ذاتی باید قرار عدم صلاحیت صادر کند و در مورد عدم صلاحیت محلی، بستگی به ایراد خوانده دارد.

پاسخ: گزینه «۳» هرگاه بر اثر تصویب قانون جدید، دعاوی از صلاحیت برخی دادگاه‌ها خارج و در صلاحیت دادگاهی دیگر درآیند دادگاه نخست باید در صورت مطرح بودن آن دعوی، با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه صالح ارجاع نماید و در صورت عدم صلاحیت محلی ملزم به صدور قرار عدم صلاحیت نیست.

کلمه مثال ۱۰: چنانچه موضوعی در صلاحیت مرجعی اختصاصی باشد، اما به موجب قانون جدید در صلاحیت مرجع اختصاصی جدیدی قرار گیرد، پرونده‌های راجع به همان موضوع که در زمان لازم‌الاجرا شدن قانون جدید مطرح بوده، در کدام مرجع باید رسیدگی شود؟

(سراسری ۹۵)

(۱) مرجع پیشین، مگر خلاف آن تصریح شده باشد.

(۲) در هر حال، مرجع پیشین

(۳) مرجع جدید، مگر خلاف آن تصریح شده باشد.

(۴) در هر حال، مرجع جدید

پاسخ: گزینه «۳» یکی از ویژگی‌های قوانین آیین دادرسی مدنی، اثر فوری و عطف به‌ماسبق شدن آن می‌باشد. بدون آنکه منتظر بمانند بر دعاوی حکومت می‌نمایند. در صورت تغییر قانون حاکم بر دعوی و این که برخی از موضوعات از صلاحیت مراجع اختصاصی خارج گردد، این مراجع، دیگر صلاحیت رسیدگی به موضوعات مطروحه را ندارند، مگر اینکه در خود قانون بدان تصریح شده باشد.

کلمه مثال ۱۱: قوانین مربوط به سازمان قضاوتی عطف به ما سبق و قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ما سبق (آزاد ۹۱)

(آزاد ۹۱)

(۱) می‌شوند - می‌شوند. (۲) نمی‌شوند - می‌شوند. (۳) می‌شوند - نمی‌شوند. (۴) نمی‌شوند - نمی‌شوند.

پاسخ: گزینه «۱» مستند به ماده ۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۷۹، قوانین مربوط به سازمان قضاوتی و همچنین قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ما سبق می‌شوند، یعنی چون اثر فوری دارند دعوی مطروحه را نیز در برمی‌گیرند.

توجه: داوطلبانی که بعد از مطالعه کل کتاب نیاز به تست بیشتری برای مرور و تمرین دارند، می‌توانند با مراجعه به سایت www.modaresanesharif.ac.ir بانک تست‌های مربوط به همه فصول کتاب را دانلود نمایند.



مدرسایان شریف

فصل اول

«در صلاحیت دادگاهها»

درسنامه (۱): انواع صلاحیت دادگاهها



ماده ۱۰- رسیدگی نخستین به دعاوی، حسب مورد در صلاحیت دادگاههای عمومی و انقلاب است مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد.

صلاحیت دادگاه عبارت است از توانایی دادگاه در رسیدگی به یک دعوا. صلاحیت اجازه‌ی قانونی است.

صلاحیت هم حق است و هم تکلیف و به **صلاحیت ذاتی و نسبی (محلی)** تقسیم می‌شود.

ملاک صلاحیت ذاتی سه چیز است:

اول: صنف مراجع است که به اداری و قضایی تقسیم می‌شود،

دوم: نوع مراجع که به عمومی و استثنایی تقسیم می‌شوند. اصل بر این است که مراجع عمومی صلاحیت رسیدگی به هر دعوا را داشته باشند مگر آنکه

قانون‌گذار تصریح کرده باشد (دادگاههای عمومی در صنف قضایی و دیوان عدالت اداری در صنف اداری، مرجع عمومی محسوب می‌شوند)

سوم: درجه‌ی دادگاه است که می‌توان به صلاحیت دادگاه بدوی نسبت به تجدید نظر اشاره کرد. (ماده ۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب

در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ و تبصره ۲ ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۱/۲۲)

در مورد صلاحیت ذاتی، ایراد یا عدم ایراد ذینفع در عدم صلاحیت ذاتی تأثیری ندارد و دادگاه باید رأساً به آن توجه کند و چون صلاحیت ذاتی از قواعد

آمره است توافق اصحاب دعوا بر خلاف آن بی اثر است و آن مرجع موظف است از رسیدگی به آن دعوا امتناع نموده و قرار عدم صلاحیت صادر نماید.

(ماده ۳۵۲ و بند ۱ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)

از مصادیق قسمت اخیر ماده ۱۰ فوق می‌توان به دادگاه ویژه اطفال، دادگاه نظامی و دادگاه ویژه روحانیت اشاره نمود.

در نتیجه آرای صادره، چنانچه از دادگاه فاقد صلاحیت ذاتی صادر شوند بی اعتبار خواهند بود. اما باید توجه داشت که این بی اعتباری تا زمانی مطرح است که

بتوان به آن در محکمه‌ای رسیدگی نمود، یعنی **چنانچه رأی صادره از دادگاه فاقد صلاحیت نهایی شود، اعتبار امر مختومه را دارد و باید اجرا گردد.**

با عنایت به این امر که توجه به عدم صلاحیت از وظایف دادگاه است، اگر دادگاه بدوی باشد با صدور قرار عدم صلاحیت و اگر تجدیدنظر و دیوان عالی کشور

است به ترتیب با فسخ و نقض رأی صادره از مرجع فاقد صلاحیت ذاتی، عندالاقضاء پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌نمایند. (مستفاد از مواد ۳۵۲ و بند

ب ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱).

اصحاب دعوا نمی‌توانند با توافق صریح و ضمنی دعوا را به قضاوت مرجعی واگذار نمایند که صلاحیت ذاتی ندارد و اگر توافق کنند، چنین توافقی باطل و

بلااثر است. چرا که توافق برخلاف قواعد امری باطل و بلا اثر است.

(آزاد ۸۲)

که مثال ۱: محکمه‌ی اختصاصی آن است که:

(۱) به هیچ امری حق رسیدگی ندارد، غیر آنچه قانون تأسیس آن اجازه داده است.

(۲) به هیچ امری حق رسیدگی ندارد، غیر آنچه قانون صراحتاً اجازه داده است.

(۳) به تمام امور حق رسیدگی دارد، غیر آنچه قانون تأسیس آن صراحتاً استثنا کرده است.

(۴) به تمام امور حق رسیدگی دارد، غیر آنچه قانون صراحتاً استثنا کرده است.

پاسخ: گزینه «۲» محکمه‌ی اختصاصی بر خلاف دادگاه عمومی، تنها به امری رسیدگی می‌کند که اجازه‌ی رسیدگی به آن امور صریحاً در قانون داده

شده است.



- کج مثال ۲: اگر دعوای متقابل از صلاحیت دادگاه خارج باشد دادگاه قرار صادر می نماید.
- (آزاد ۹۱)
- (۱) در صورتی که عدم صلاحیت ذاتی باشد - رد دعوا
(۲) در صورتی که عدم صلاحیت ذاتی باشد - عدم صلاحیت
(۳) در هر حال - رد دعوا
(۴) در هر حال - عدم صلاحیت

پاسخ: گزینه «۲» به نظر می رسد تنها در صورت عدم صلاحیت ذاتی، دادگاه ملزم به صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به مرجع صالح است.

- کج مثال ۳: تقسیم مراجع به عمومی و اختصاص از حیث است و تقسیم مراجع به قضایی و اداری از حیث است.
- (آزاد ۹۱)
- (۱) صنف - نوع
(۲) نوع - صنف
(۳) نوع - نوع
(۴) صنف - صنف

پاسخ: گزینه «۲» مالک صلاحیت ذاتی سه چیز است: یکی صنف مراجع که به اداری و قضایی تقسیم می شود، دوم نوع مراجع که به عمومی و اختصاصی تقسیم می شود و سوم درجه دادگاه است که می توان به صلاحیت مراجع قضایی نسبت به مراجع غیردادگستری و دادگاه عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و نظامی و دادگاه بدوی نسبت به تجدیدنظر اشاره نمود.

- کج مثال ۴: شکایت نسبت به دستور اجرای سند رسمی، در صلاحیت کدام مرجع است؟
- (وکالت ۹۳)
- (۱) دادگاه عمومی محل تنظیم سند
(۲) هیئت نظارت منطقه اجرای سند
(۳) دادگاه عمومی محل اجرای سند
(۴) دادگاه عمومی محل اقامت خوانده

پاسخ: گزینه «۳» با توجه به ماده ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲، هرکسی دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مواد سند یا مخالف قانون بداند یا از جهت دیگری شکایت از دستور اجرای سند رسمی داشته باشد، می تواند به ترتیب مقرر در آ.د.م. اقامه دعوی کند. مرجع رسیدگی به دعوای ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی دادگاه صلاحیت دار محلی است که در حوزه آن دستور اجرا داده شد.

ماده ۱۱ - دعوا باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده، در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد و اگر خوانده در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، در دادگاه همان محل باید اقامه گردد و هر گاه در ایران اقامتگاه و یا محل سکونت موقت نداشته ولی مال غیر منقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می شود که مال غیر منقول در حوزه قضایی آن واقع است و هر گاه مال غیر منقول هم نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامتگاه خود، اقامه دعوا خواهد کرد.

تبصره - حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه، تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی دهد.

مطابق ماده ۱ مزبور دادگاه های صالح برای اقامه دعوا (اصولاً دعوای منقول) به ترتیب و براساس اولویت به این شرح است:

- ۱- اقامتگاه خوانده در ایران. ۲- محل سکونت موقت خوانده در ایران. ۳- محل وقوع مال غیر منقول متعلق به خوانده. ۴- اقامتگاه خواهان.
- بدیهی است چنان چه مثلاً خوانده در ایران اقامتگاه داشته باشد، خواهان نمی تواند در دادگاهی غیر از محل اقامت خوانده اقامه دعوا نماید.
- مطابق با ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی، اقامتگاه عبارت از محلی است که شخص در آنجا سکونت داشته باشد و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد. توجه شود که محل سکونت شخص برای تعیین اقامتگاه کفایت نمی کند بلکه باید همراه با محلی باشد که شخص مرکز امور مهم خود را نیز در آنجا مستقر نموده است. همچنین هر شخص نمی تواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد (ماده ۱۰۰۳ قانون مدنی در مورد وحدت اقامتگاه)
- «اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده با اصل برائت سازگار است، زیرا اصل، برائت هر شخص است و مدعی باید خلاف آن را اثبات کند، همچنین با ظاهر نیز موافق است»

مواردی که قانون گذار دادگاه مشخصی را غیر از محل اقامتگاه خوانده به مرجع صالح تعیین نموده است:

- ۱- دعوای مربوط به اموال غیرمنقول، اعم از مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق که عبارتند از: جبران خسارت مال غیرمنقول، اجرت المثل مال غیر منقول، تعهد به تسلیم مال غیرمنقول، تعهد به انتقال مال غیر منقول.
- به نظر بعضی از بزرگان، دعوای به خواسته الزام قراردادی که موضوع آن حتی به طور مستقیم مال غیر منقول باشد، با توجه به ماده ۲۰ قانون مدنی منقول است. (کلیه دیون از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستاجر از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است ولو اینکه مبیع یا عین مستاجر از اموال غیرمنقوله باشد).

۲- دعوایی که موضوع دعوا مال غیرمنقول و منقول (تعهدات قراردادی یا قانونی) می باشد. به شرط این که هر دو قسمت، ناشی از یک منشأ باشد.

۳- دعوای راجع به ترکه ای متوفی (ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)

۴- دعوای مربوط به شرکت (ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)



- ۵- دعاوی توقف (ورشکستگی) (ماده‌ی ۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۶- دعاوی اعسار (ماده‌ی ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۷- دعاوی خسارت (مواد ۵۱۵ تا ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۸- دعاوی طاری (مواد ۱۳۰ تا ۱۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۹- دعاوی ناشی از اجمال یا ابهام احکام
- ۱۰- اختلافات ناشی از اجرای احکام که راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود. (ماده‌ی ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی)
- ۱۱- دعاوی ابطال سند لازم‌الاجرا (به موجب ماده‌ی ۱ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی شهریور ۱۳۲۲ هرکس دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مفاد سند یا مخالف قانون دانسته یا از جهت دیگری شکایت از دستور اجرای سند رسمی داشته باشد، می‌تواند به ترتیب مقرر در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ اقامه دعوا نماید، این دعوا به موجب ماده‌ی ۲ قانون مزبور در صلاحیت دادگاه محلی است که دستور اجراء را صادر نموده که می‌تواند محل اقامت خواننده (متعهد سند لازم‌الاجرا) نباشد، ابطال دستور اجراء، سایر اسناد لازم‌الاجرا یا در حکم لازم‌الاجرا که از مراجع ثبتی صادر شده نیز در صلاحیت دادگاه محل مرجع صادر کننده‌ی دستور است.
- ۱۲- دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال (ماده‌ی ۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۱۳- درخواست دادرسی فوری (دستور موقت) (ماده‌ی ۳۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۱۴- درخواست تأمین دلیل (ماده‌ی ۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ➔ در مواردی که قانون‌گذار به خواهان حق می‌دهد که از بین دو یا چند دادگاه یکی را به عنوان مرجع صالح انتخاب نماید. (ماده‌ی ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۱- دعاوی بازرگانی و دعاوی منقول ناشی از قرارداد.
- ۲- دعاوی ناشی از تعهدات شرکت در مقابل اشخاص خارج از شرکت (ماده‌ی ۲۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۳- تعدد اموال غیرمنقول (ماده‌ی ۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۴- تعدد خوانندگان (ماده‌ی ۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)
- ۵- توافق طرفین و گسترش صلاحیت (ماده‌ی ۱۰۱۰ قانون مدنی)

در صلاحیت محلی:

چنانچه پس از تقدیم دادخواست به دفتر کل دادگاه صالح و ثبت آن، خواننده محل اقامت خود را تغییر دهد، تأثیری در صلاحیت دادگاه نخواهد داشت، حتی اگر دادخواست ناقص تقدیم شده باشد.

انواع صلاحیت ذاتی:

۱- صنف (قضایی، غیر قضایی «اداری»)

۲- نوع (عمومی، استثنایی)

۳- درجه (بدوی، تجدیدنظر)

مثال برای هر کدام از انواع صلاحیت ذاتی دادگاه‌ها:

صنف	دادگاه قضایی مانند دادگاه‌های حقوقی و کیفری	دادگاه غیر قضایی (اداری) مانند دیوان عدالت اداری و شعب رسیدگی به اختلافات کارگر و کارفرما
درجه	دادگاه بدوی	دادگاه تجدیدنظر
	دیوان عالی کشور	

کلمه مثال ۵: دعوایی که به خواسته‌ی یکصد میلیون ریال اجاره بهای ملکی تجاری که در تهران واقع است و علیه خواننده‌ای باشد که مقیم کرمان است، در چه مرجعی باید اقامه شود؟ (سراسری ۹۲)

(۲) شورای حل اختلاف تهران

(۱) دادگاه عمومی حقوقی کرمان

(۴) دادگاه عمومی حقوقی محل انعقاد قرارداد اجاره

(۳) دادگاه عمومی حقوقی تهران

✓ پاسخ: گزینه «۱» به موجب ماده ۲۰ قانون مدنی، کلیه دیون، از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستاجر از حیث صلاحیت محاکم، در حکم منقول است ولو اینکه مبیع یا عین مستاجر از اموال غیر منقوله باشد.